

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۴ دسمبر ۲۰۱۱

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۱۵

به ادامه گذشته:

قبل از آن که بحث مان را به ارتباط کار این قلم در ولایت نیمروز و رد اتهامات شبنامه نویس ادامه دهم لازم است به نکات آتی نیز برخورد نمایم:

طبق گزارش یکی از دوستان، کسانی که تا دیروز در حمایت از شبنامه نویس گلو پاره کرده اینجا و آنجا با پخش شبنامه به اصطلاح می خواستند با حمله و زدن من، سدی مقابل فروریزی های "ساما" و تهدید منتقدین ایجاد نمایند، اینک بعد از نشر این سلسله به یک باره جبهه عوض نموده ضمن ماست مالی کردن کار شبنامه نویس با بی ارزش خواندن آن، کار این قلم را زیر عنوان افشاء گری علیه سازمان مورد انتقاد قرار داده در صدد اند تا عده ای را که جهاز تفکرشان نه در مغز بلکه در جاهائی دیگری قرار دارد، تحریک نمایند.

به این میراثخواران به اصطلاح سامائی باید گفت:

به نظر من خط و تفکری که ما نباید در مورد "ساما"، تاریخچه و عملکرد های آن چیزی بنویسیم، به تجربه خود را ثابت ساخت که تفکر درست و سالمی نبوده به علاوه آن که قادر نشد آنچه را نباید گفته شود، مخفی دارد، بلکه در عمل این امتناع از معلومات دهی درست و سالم با در نظر داشت نکات امنیتی لازم، از طرف مشتکی کلاش و دروغپرداز، با جعل و تحریف تاریخ "ساما"، آنچه را دشمنان "ساما" می خواستند تا در مورد "ساما" بنویسند، به ارتباط "ساما" به خورد علاقه مندان "ساما" و تمام جنبش چپ دادند.

به عبارت دیگر این سکوت در قبال دستاورد ها و اشتباهات ساما به جای آن که پرده استتاری گردد جهت پوشانیدن کاستی ها و اشتباهات سازمان که چنان توقع و امیدی نیز می تواند سخت ارتجاعی و ضد انقلابی باشد، وسیله ای گردید تا فقط منحرفان و آنهایی که با اشتباهات و حتا خیانت های شان به "ساما"، به مجموع جنبش انقلابی و حتا به

تمام جنبش آزادیخواهان مردم ما آسیب رسانیدند، در پناه آن خود را مخفی نموده به محض امکان یابی، به اشکال دیگری بر پیکر زخمی سازمان ضربات مرگ آور و نابود کننده شان را وارد نمایند.

به این ارتباط می توان از ده ها مثال و نمونه در حیات سازمان یاددهانی نمود، از آن جمله زیر عنوان "حفظ آبروی رفقاء" از معرفی تسلیم طلبان خودداری نمودن و یا هم سکوت در قبال نقش خاینانه "حسین و باندش" از نخستین روز آمدن شان به سازمان تا خیانت آشکار آنها.

نتیجه همین سیاست نادرست اگر در مورد اولی باز هم ایجاد فاجعه های بعدی بود در مورد دوم امکان آن را مساعد ساخت تا یک خاین و فردی که در همان زمان از طرف بخش غرجستان در ۱۴ مورد خیانتش به اثبات رسیده بود، امکان آن را بیاید تا به همکاری خاینان دیگری از همان قماش تصویری از "ساما" و افرادی که به جنبش معرفی دارند که نه تنها کمترین قربانی با "سامای" اصلی نداشت، بلکه عکس آن را به همگان می نمایاند.

به نظر من تمام کسانی که- من جمله خودم- طی این مدت با تعقیب چنین سیاستی واقعیت های تاریخی و پراتیک انقلابی "ساما" را از انظار دور نگهداشته اند تا نکند با افشاءگری به این و یا آن فرد آسیبی متوجه گردد با همین دید اشتباه شان بزرگترین ضربت را به هویت "ساما" وارد نموده و بعد از این حق ندارند در پناه بهانه های واهی از برخورد واقعینانه نسبت به تاریخ "ساما" خود را کنار بکشند.

هرچند در نخستین بخش این سلسله نیز یاد آور شده ام دومین نکته قابل توجه در تمام این بحث آن است که این قلم فقط آن بخش و یا بخشهایی از حیات سازمان را به بحث گرفته ام که نخست با طرح اتهامات در رابطه مستقیم قرار داشته اند و در ثانی فقط به پراتیک خود منوط بوده اند. در نتیجه از چنین بحثی نباید بدان نتیجه رسید که سازمان یعنی پراتیک من و من یعنی سازمان.

به جرأت می توانم بپذیرم که همان طوری که طی دوران عضویت خودم در ساحه های دیگری کار کرده ام که فعلاً ضرورت مکث بالای آنها وجود ندارد، به همان سان و به مراتب بزرگتر و درخشانتر از آن پراتیک جمعی "ساما" را می توان به رودخانه خروشان تشبیه نمود که کار من در مقایسه با آن بیش از یک جوی کوچکی نبوده است. و اما به ارتباط ادامه بحث:

به دنبال آن که مصمم شدم تا کارم را با دیدن "غازی" آغاز نمایم با وی در تماس شده نیتم را با وی در میان گذاشتم. در اولین ملاقات متوجه شدم که گذشت زمان یعنی از آن زمانی که من برای بار اول در آغاز دهه ۵۰ وی را دیدم تا آن زمان که آخرین سال آن دهه بود با تأسف نه تنها در وی کمترین تکاملی از لحاظ ذهنی و درک علمی قضایا به وجود نیامده بود، بلکه گذشته از آن که محتوای کتابهای آن زمان را نیز فراموش نموده بود داشتن چند میل تفنگ و همین که می تواند اینجا و آنجا جولان دهد چنان چشم وی را خیره ساخته بود که نمی توانست و رای ولسوالی چخانسور و همان دهی که زندگانی می نمود به چیز دیگری بیندیشد.

در هر صورت از آن جایی که هدف از آن دیدار یافتن راهی بود برای حل مشکل و جلوگیری از انشعاب محتوم جبهه نیمروز می بایست تلاش می نمودم تا با "صبر ایوب" بحث خویش را با وی جلو می بردم. جریان صحبت ها که در همان مقطع دوشبانه روز ادامه یافت، شب نخست صحبتی بود که بنا به پیشنهاد من صرف بین ما دو نفر و یک تن از رفقای سخت وفادار به او "ملا نعمت" صورت گرفت، در حالی که در شب دوم به موافقه هردو طرف ما صحبت با تمام رفقای "غازی" به شمول خودش و "ملا نعمت" ادامه یافت.

وقتی صحبت ها آغاز یافت، نخست علت آمدنم به جبهه را که به پیشنهاد زنده یاد گل محمد و موافقه سازمان صورت گرفته بود برای وی توضیح داده متذکر گردیدم که این یک همکاری بین دو نهاد مستقل است نه چیزی

بیشتر و یا کمتر از آن. همچنین یادآوری نمودم که من طی این مدت برای تدوین برنامه کارم نه تنها با مسئولین جبهه من جمله "ملا نعمت" صحبت نموده ام بلکه در حد امکان با ده ها تن از افراد جبهه نیز صحبت نموده و تا حدودی با مشکلات جبهه آشنا هستم، اکنون زمان آن رسیده تا با خودت نیز به مثابه یک تن از مسئولین اندکی درد دل نمایم.

"غازی" ضمن آن که می خواست معلوماتش را به رخ من بکشد از چهار گوشه جهان صحبت نمود بدون آن که بتواند از آن منبر تخیلی پا بر زمین واقعیت های نيمروز بگذارد. وقتی صحبتش تمام شد به صورت مشخص از وی به ارتباط جبهه نيمروز، مشکلات و دورنمای تکامل کارش پرسیدم، اینجا بود که "غازی" تقریباً با وضاحت نشان داد که نه تنها آن سؤال مشغله ذهنی وی نمی باشد بلکه وقتی ولسوالی چخانسور را دارند، وظایفش را در قبال میهن خاتمه یافته تلقی می نماید. و چون از وی پرسیدم، خوب این چخانسور که از جنوب به اشکن و از آنجا به بعد با ولسوالی کنگ محاط است و از سه طرف دیگر هم امکان کمترین تحرکی برای یک نیروی نظامی جدا از دیگران نمی تواند وجود داشته باشد می توانی بگویی چگونه قادر خواهد شد در مقابل یک مارش ساده قوای دولتی - روسها باشد سرجایش. مقاومت خواهد کرد، طرح سؤال چنان وی را به فکر فروبرد توگویی آن اولین باری بود که در مورد جغرافیای منطقه از وی پرسیده می شود. در نتیجه به مثابه درخواست کمک رو را به طرف "ملا نعمت" نموده از وی جواب سؤال را پرسید.

"ملا نعمت" که ضمن صحبت های قبلی تا حدودی انگشت انتقاد بر "غازی" نیز مانده بود و نمی توانست در بیان مطلب آن صحبت ها را نادیده گیرد، سکوت را بر پاسخدهی ترجیح داده در واقع جواب را از خود وی خواستار گردید.

این آغاز هرچه بود و هر قدر هم در ابتداء برای "غازی" ناگوار تمام شد، وی را متوجه یک نکته گردانید که بقای خودش و رفقایش صرف می تواند در حفظ وحدت جبهه نيمروز نهفته باشد و از آن گذشته برای آزادی سراسر افغانستان و بیرون راندن روسها از آن حتا اگر در کنار ولسوالی چخانسور تمام ولایت نيمروز حیثیت پایگاه انقلابی "بن آن" را نیز بیابد کفایت نمی کند. درک این واقعیت که تقریباً بیش از دو الی سه ساعت دوام نمود، به من کمک نمود تا از وی به ارتباط جبهه پرسش های دقیق دیگری نیز بنمایم.

وقتی به صحبت آغاز نمود نه تنها دل پرخونی را که از زنده یادان "گل محمد" و "میرویس" داشت به نمایش گذاشت بلکه نشان داد که از هیچ فرد جبهه رضایت نداشته و بر همه افراد انتقاد دارد.

به ارتباط حل انتقادات متقابل همان طوری که بعد ها نیز به آن عمل کرده ام دو راه را پیشنهاد نمودم:

در حضور تمام رفقاء نشستن و یک به یک انتقادات را طرح و به بحث گذاشتن و پاسخ گفتن به انتقادات رفقای مقابل و یا این که با یک برش رادیکال از آنچه در گذشته بوده و حل آنها را به پراتیک مشترک آینده گذاشتن، از همان لحظه توافق به بعد را، به مانند یک کاغذ سفید در نظر گرفتن و در یک فضای دموکراتیک و صداقانه و بر مبنای اصل "انتقاد و انتقاد از خود" کار مشترک آینده را پیش بردن.

وقتی بحث بدینجا رسید و از لحاظ تیوریک دیگر مانعی سر راه کار مشترک نماند به پیشنهاد این قلم قرار شد تا "غازی" بقیه رفقایش را نیز برای فردا دعوت نموده با در نظر داشت نظر آنها به یک فیصله جمعی برسیم.

در جلسه روز بعد حدود ۱۵ تن از دوستان غازی نیز در بحث شرکت داشتند. وقتی از طرف "ملا نعمت" در جریان بحث قرار گرفتند و نظر آنها به ارتباط حل قضیه پرسیده شد، تقریباً همه بدون استثناء به این نظر موافقه نمودند که

کار مشترک آینده را با یک کاغذ سفید آغاز می‌نمائیم و همه بدون استثناء اعتراف نمودند که در آن مقطع توان شنیدن و حل انتقادات متقابل را ندارند.

اتخاذ چنین روشی شاید برای آنانی که کتابی قضاومت می‌نمایند نه تنها لیبرالی جلوه نماید بلکه آن را مصداق کامل اپورتونیزم نیز بدانند، مگر وقتی خارج از بغض علی و عمر و صرف از موضع حل یک مشکل عاجل بدان نگریسته شود و این نکته نیز از قلم نیفتد که "انتقاد و انتقاد از خود" ظرفیتی لازم دارد که باید آن را پرورش داد و این ظرفیت نه چیز است که با انسان یکجا به حیث خاصیت "د. ان. ا." یک فرد همزمان تولد شود و نه هم چیز است که بتوان آن را به کیلو خرید نموده ضم مغز افراد نمود و باید جهت رسیدن بدان مرحله که فردی بتواند ضمن آن که از دیگران انتقاد می‌نماید انتقاد از خودش را نیز تحمل نموده در عمل نشان دهد که فردیست تربیت یافته در مکتب انسان ساز "م. ل. ا." که انتقاد از خود را به مثابه اساس و جوهر تکامل شخصیت انقلابی اش می‌شناسد، به قضایا نظر اندازد اطمینان دارم فیصله آن شب رفقاء را ارج خواهد گذاشت.

به دنبال رسیدن به چنان توافقی قرار بر آن شد تا با بقیه رفقای مسؤول نیز صحبت به عمل آید و در صورتی که آنها نیز بدان فیصله موافق باشند، کار مشترک را با بررسی از پیشنهاد های این قلم آغاز نمائیم. اقناع رفقای مقابل نیز کار آسانی نبود آنها از دست "غازی" و کارهایش آن قدر منزجر بودند که فکر می‌کردند دست دادن با وی به معنای دست شستن از حیات شان باشد، مگر از آن جایی بدیل دیگری در قبال قضیه وجود نداشت، یعنی یا می‌بایست با "غازی" کار مشترک نمایند و یا هم انشعاب و عواقب زیانبار ناپیدای آن را به گردن گیرند، همه بدین نتیجه رسیدند که از همان "کاغذ سفید" آغاز می‌نمائیم.

ادامه دارد